

## خاطره



## زیارت مزار شهید ایرانی در قبرستان وادی السلام

■**راوی:** اکبر رشیدی **خادم‌النشدها**

ماجرای دفن شدن پیکر شهید سید حشمت علی شاه در قبرستان مشهور وادی السلام نجف، ما را به یاد دفن پیکر شهید محمدهادی ذوالفقاری مدافع حرم شهید ایرانی در این قبرستان می‌اندازد که اکنون زیارت‌گاه دوستداران شهدا از کشورهای مختلف شده است.

سال ۱۳۹۶ بود. دو ماه قبل از ماه محرم راهی کربلا شدم. بعد از زیارت ارباب بی کفن به نجف اشرف رفتم و خودم را به وادی السلام رساندم. هوا به شدت گرم بود. در وادی‌السلام به زیارت آقا سید علی قاضی رفتم. بعد از زیارت مزار ایشان به جست‌وجوی مزار شهید مدافع حرم محمدهادی ذوالفقاری رفتم. شهید محمدهادی ذوالفقاری بعد از شهید ابراهیم هادی الگوی من در زندگی بود.

پیشتر کتاب «پس‌ک فلافل فروش» که روایتی از داستان زندگی تا شهادت محمدهادی بود را خوانده بودم. بسیار مشتاق زیارت مزارش شدم. کمی جست‌وجو کردم تا به یک آقای عرب‌زبان رسیدم که در حال فروش گلاب بود. از آن مرد سراغ محمدهادی ذوالفقاری را گرفتم. شهید مدافع حرم محمدهادی ذوالفقاری بین عرب‌ها شناخته‌شده است. بسیاری از ایشان حاجت گرفته‌اند. راهنمایی‌های آن گلاب‌فروش عرب در وادی‌السلام من را به مزار شهید نزدیک کرد. از چند متری مزار، ماکت ایستاده‌ای از شهید ذوالفقاری دیده می‌شد.

نمی‌دانم چرا با دیدن این ماکت اشک‌هایم جاری شد. شاید به این خاطر بود که محمدهادی در یک کشور غریب دفن شده بود. به هر حال بالای مزارش رفتم و هر چه دلنتگی داشتم با محمدهادی در میان گذاشتم و از ایشان خواستم تا امین‌گوی دعایم باشد. شهید «محمدهادی ذوالفقاری» از نیروهای داوطلب ایرانی بود که به عضویت سپاه بدر عراق (حشد الشعبی) در آمد.ایشان متولد سال ۱۳۶۸ و ساکن میدان خراسان تهران بود که بسرای یادگیری دروس حوزوی به نجف اشرف مهاجرت کرده بود. با آغاز حملات گروه‌های تروریستی به شهرهای عراق شهید ذوالفقاری با فتوای مفت‌الله سیستانی مبنی بر دفاع از حرم‌های آل الله به صف مدافعان حرم در سامرا پیوست.

محمدهادی ذوالفقاری در بهمن ماه سال ۹۳ به دست نیروهای تکفیری در عراق به شهادت رسید. شهید ذوالفقاری در بخش اول وصیتنامه‌اش آورده است:

اینجانب محمدهادی ذوالفقاری وصیت می‌کنم که من را در ایران دفن نکنند و اگر شد بیرتد حرم امام زرا(ع) طواف بدهند و بر گردانند و همینطور در نجف و سامرا و کربلا و کامپلین طواف بدهند و در وادی‌السلام دفن کنند. از این رو دوستانتش در حشدالشعبی عراق پیکر شهید مدافع حرم «محمدهادی ذوالفقاری» را بنا به وصیتش در بارگاه منور پنج امام طواف کنند و در وادی‌السلام نجف به خاک سپردند.

شهید ذوالفقاری علاقه خاصی به شهید ابراهیم هادی داشت که سنگ مزار یادبودی از این شهید مدافع حرم در نزدیکی مزار یادبود شهید ابراهیم هادی نصب شد. مزاری که اگرچه خالی از پیکر شهید است اما بی‌شک دل‌های زیارت‌کنندگان را تا وادی‌السلام نجف روانه می‌کند. مزار یادبود شهیدان ابراهیم هادی و محمدهادی ذوالفقاری در قطعه ۲۶ گلزار شهدای بهشت زهر(س) واقع شده است.

■**صغری خیل فرهنگ**

به توصیهٔ یکی از دوستانم به سرآغ خانواده شهید سید حشمت علی شاه رفتم. طلبیه‌ای که وقتی متوجه حمله ترورریست‌ها به حرم عمه سادات شد دلش تاب نیاورد و به جمع مدافعان حرم پیوست. آن چیزی که مشتاقم می‌کرد تا به جست‌وجوی خانواده شهید بروم ارسال اشتباهی پیکرش به نجف و دفن در وادی‌السلام بود.به همین خاطر تنها سنگ مزاری به جهت یادبود این شهید در بهشت معصومه(س) گذاشته‌اند تا تسلی خاطر مادر و خانواده‌ای باشد که از همه دلچسنگی‌شان گذشتند تا علی شهید مدافع حرم شود. رزمنده دلاور لشکر زینبیون که از سال‌های ۱۳۹۴–۱۳۹۳ به خیل مدافعان حرم پیوست و در مرداد ماه ۱۳۹۵ شهید شد و طبق خواسته قلبی‌اش مفقودالاثر و هممان جوان بی‌بی‌دو عالم حضرت زهر(ا)س) شد. سیداعجاز علی شاه برادر شهیدحشمت علی‌شاه و از طلاب حوزه علمیه قم است. دردل‌های برادرانه و بغض‌های گاه و بیگاهش حکایت از رفاقت و صمیمیتی عجیب بین این دو برادر داشت. سیداعجاز می‌گفت من حشمت را مانند پسرم بزرگ کرده‌بودم برای همین من را «بابا» صدا می‌کرد. گفتم وگوی ما برادر شهید علی شاه را پیش رو دارید. او در صحبت‌هایش برادرش را گاهی حشمت و گاهی علی یا حشمت‌علی می‌نامد.

#### شما فارسی را خوب صحبت می‌کنید؛ خیلی وقت است که در ایران هستید؟

من متولد ۱۳۶۴ هستم. از ۱۹ سالگی یعنی از سال ۱۳۸۳ به قم آمدم و در جامعه‌المصطفی پذیرش شدم. مدتی بعد باحشمت علی تماس گرفتم وگفتم برادر تو هم بپا و در حوزه ادامه تحصیل بده. حشمت متولد ۱۳۷۰ بود.وقتی دیپلمش را گرفت به ایران آمد، سال ۱۳۸۹ بود. حدود شش سال قبل از شهادتش آمد و شروع کرد به تحصیل و علم آموزی. شاگرد خوبی هم بود. حافظ شش جزء از قرآن بود.

#### ایشان برای درس آمده بود چطور سر از جبهه مقاومت اسلامی در آورد؟

راستش را بخواهید من هم نمی‌دانستم که او این تصمیم را گرفته است.ایشان خیلی متواضع و ساکت بود. زیاد حرف نمی‌زد. در همان ایام به من اطلاع دادند حال پدرم مساعدنیست و به پاکستان رفتم. نزدیک مرز بودم که گفتند پدرمان به رحمت خدا رفته

است. من هم باعلی تماس گرفتم و گفتم که پدر فوت کرده است، حتماً خودت را برسان. وقتی رسیدم دائم به ایشان زنگ می‌دم. اما حشمت علی اصلاً جواب من را نمی‌داد.

مراسم ترحیم پدر را بر گزار کردیم اما خبری از حشمت نشد. بعد یکی از دوستانم به من زنگ زد و گفت که حشمت علی به سوریه رفته است. گفتم چرا سوریه؟ از کجا اجازه گرفته؟ گفت نمی‌دانم. دوستم چیز زیادی نمی‌دانست. من به ایران برگشتم. بارها با حشمت تماس گرفتم اما نتوانستم ارتباطی با ایشان بگیرم. یک تا یک بعد از چهار ماه خودش به قم برگشت.

# مقاومت

ارتباط با ما ۰۸۴۹۸۴۸۱

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید سید حشمت علی شاه که ۲ مزار دارد

# می‌گفت برای من دعای شهادت کن



دقیقاً چه زمانی بود؟

یکی از شب‌های سرد زمستان سال ۱۳۹۴ بود. ساعت ۱۲ شب حشمت با من تماس گرفت و گفت بابا برگشتم. من از جا پریدم و همه را بیدار کردم. گفتم بلندشوید حشمت برگشته است. برسدیم الان کجا هستی؟ گفتم در حرم حضرت معصومه(س) هستم و می‌خواهم به خانه بیایم. خانه ما هم نزدیک حرم بود، گفتم نه تویمان من می‌آیم. با موبتور رفتم. وقتی وارد حرم شدم علی را دیدم و در



به مادر م گفتم دوستان و آشنا یان همی خواهند برای عرض تسلیت و همدردی شهادت حشمت به منزل ما بیایند، مادر م گفتم: الان دهه محرم است و عزاداری مخصوص امام حسین(ع) و روز عزای علی اکبر(ع) است. کسی حق ندارد د برای گفتن تسلیت اینجا بیاید. احترام امام حسین(ع) را قرآن بود.



شب با هم راهی و هماهنگی بچه‌ها رفتم. ابتدا مدت ۲۰ روز آموزش دیدیم و بعد به سوریه اعزام شدیم.» علی از رزمندگان گروه‌های اولیه لشکر زینبیون بود.

#### سعی نکردید از رفتن دوباره‌اش جلوگیری کنید؟

فرمای روزی که حشمت علی از سوریه به برگشت با پسرعمویم که در حوزه تحصیل می‌کرد تماس گرفتم و گفتم که به خانه ما بیاید و با علی صحبت کند تا دیگر نرود. می‌خواستم علی به پاکستان و پیش‌مادر و خواهرمان برگردد. با خودم گفتم پسرعمویم بزرگ است. قطعاً علی حرفش را گوش می‌کند. پسرعمو به خانه ما آمد و با علی حرف زد. از علی پرسید: «این چه وظیفه‌ای است؟ این جنگی است که شما رفتن‌اید در کجای اسلام آمده؟ این؟» جنگ یک جنگ سیاسی است.» به یکباره دیدم چهره علی از ناراحتی سرخ شد. علی حرفی زد که با شنیدنش من هم که مخالف بودم دیگر سکوت کردم و اذن رفتن را دادم. علی در پاسخ گفت: «شما تا به حال به سوریه رفته‌اید؟ شما تا به حال خدمت بی‌بی رفته‌اید؟ شما گنبد خاتم را دیده‌اید. می‌دانید که داعشی‌ها می‌خوانند مزار خاتم را خراب کنند؟ بعد از من می‌خواهید اینجا بنشینم؟ آیا این رسم شیعه بودن است. من از شما سوال می‌کنم اگر امام زمان(عج) بیاید و از ما بپرسد که وقتی قبر عم‌ام را خراب می‌کردند و پیکر ایشان را بیرون می‌آوردند، شما چه می‌کردید، چه جوابی داریم به آقا بدیم؟» بعد گفت: «شما طلبه‌اید، من هم طلبه هستم، شما از بیت‌العال امام استفاده می‌کنید اما امروز به وقت نیاز و از میدان عمل نمی‌شوید. این بی‌توجهی شما حرام است. به جای اینکه اینجا بنشینید و بیت‌المال را بخورید و وظیفه‌تان را انجام دهید، ام‌مدایا و به من می‌گویید بروم یا نروم؟ از آن‌ها بعد من دیگر با رفتنش مخالفت نکردم و گفتم فی‌ال‌الله.

و بعد دوباره راهی شد؟

بله، یک ماه و ۱۰ روز پیش ما ماند و بعد راهی شد. با همه خوبی‌هایی که پیشتر در وجودش می‌دیدم، اخلاق و روحیاش بهتر هم شده بود. در این مدت آنقدر عوض شده بود که می‌ترسیدم پیشش حرف بزنم. خیلی ملاحظه صحبت‌هایم را می‌کرد. حشمت شنب‌ها زود می‌خوابید و قبل از اذان صبح بیدار می‌شد و قرآن و نماز می‌خواند. نزدیک است. یک بار به ایشان گفتم که علی چند دقیقه به طلوع آفتاب مانده من را بیدار کن. گفتم نه اگر خواب بمانی و نمازت قضا شود چه؟ جواب خدا را چه می‌دسی؟ یک روز به علی گفتم برای یک بار هم که شده به پاکستان برو و مادر و خواهر را ببین و بیا. بعد دوباره اعزام شوم. اما دائم صحبت‌های علی در مورد امام زمان(عج) در گوشم بود.

عاقبت رفتم حرم حضرت معصومه(س) و برگشتم و حرف می‌خواهم بروم. گفتم به مادر زنگ بزن و خداقافطی کن. گفتم شما اجازه دارید، پدر و دوستم هستید. وقتی از شما اجازه گرفتند تمام است. وقتی هم که رفت‌از سوریه به ما من تماس گرفت و با هم صحبت کردیم. شش ماهی در منطقه ماند وقتی آمد من می‌خواستم مجدداً برود به ایشان گفتم علی این بار باید به دیدن س‌مادر بروی، وگرنه روز قیامت باید پاسخگو باشی. برای همین آماده

شد و رفت پاکستان دیدار مادر. با مادرمان تماس گرفتم و گفتم علی در راه است، تا رسید برایش خواستگاری برو. وقتی مادر برای ازدواج به علی اصرار کرده بود، علی گفته بود من آمده‌ام دیدن شما نمی‌خواهم ازدواج کنم. حالا وقت ازدواج من نیست. بعد به مادر گفته بود این بار که بروم بار آخر است. بعد از بازگشت، حتماً ازدواج می‌کنم. وقتی علی از پاکستان برگشت چهره‌اش به قدری زیبا و نورانی شده بود که من از ایشان خواستم صدقه‌ای کنار بگذارم. آخرین بار چهار ماهی در منطقه بودو باهم در تماس بودیم.

#### از مستولیت‌ها یش در منطقه اطلاع داشتید؟

خیلی در مورد کارهایی که در آنجا انجام می‌داد حرف نمی‌زد. تودار بود فقط از همرزمان شهیدش گاهی حرف می‌زد. آخرین شب قبل رفتن با هم به حرم رفتم. در حرم حضرت معصومه(س) علی به من گفت که قلب‌ا ز من راضی باش و اجازه بده این بار هم بروم و خدمت کنم. من هم قبول کردم و راهی شد. علی می‌دانست این بار شهادت نصیبش می‌شود.

#### در مورد شهادت‌ش با شما صحبت کرده بود؟

۲۰ روز قبل از شهادت به من گفت: «حس می‌کنم این بار آخر است و شما دیگر من را نمی‌بینید.» گفتم: «چرا؟» گفت: «دیشب خواب پدرمان را دیدم. آمد و بیران سفیدی آورد و گفت این را از من قبول کن.»



خودم صدقه دادم و از علی خواستم صدقه بدهد. هم‌ماش می‌گفتم جلوتر، لزوم نیست شهید شوی. محافظت از اسلام و سوریه مهم است. یک راه در تماسی که باهم داشتیم از من خواست که با مقدار پولی که بیارم تا ایشان هم مرخصی بگیرد و برگردد. ایران بیارم تا ایشان هم مرخصی بگیرد و برگردد. من هم به مادر زنگ زدم و گفتم خوشش را به ایران برساند. مادر راهی ایران شد. علی هر روز با مادر صحبت می‌کرد. تماس از ایران محدودیت‌های پاکستان را نداشت. سه روز بعد مادر را به کربلا فرستادیم و ۱۰ روزی در کربلا بود.

#### آخرین تماسی که باهم داشتید چه زمانی بود؟

شب قبل از شهادت با علی که تا پاسی از شب بیدار بود صحبت می‌کردم و با هم شوخی می‌کردیم. می‌گفتم ان‌شاه‌الله ببابی تا برایت زن بگیریم. ۴ صبح شد. گفتم: «علی من بروم نماز بخوانم.» گفتم: «برای من دعای شهادت کن و گوشی را قطع کن.» سریع باعلی تماس گرفتم و گفتم: «خجالت نمی‌کنشی از من می‌خواهی برای شهادت دعا بگیری؟» گفت: «علی من بودی قبول می‌کردی این دعا را بکنی؟» گفت: «شوخی کردم.» بعد قرار شد تا دوه سه روز دیگر به ایران برگردد.

اما بعد خبر شهادت‌ش را شنیدید؟

بله در دست فردای همان روز یکی از دوستانش زنگ زد و گفت علی شهید شده است. اول باور نکردیم. اصلاً زیر بار نمی‌رفتم. عصبانی شده بودم و به دوستانم می‌گفتم امکان ندارد. در من خودم تا میخ با علی در تماس بودم. دوباره به علی گفتم زدم. زنگ می‌خورد اما کسی جواب نداد. صدا

# جوان

اروزنامه جوان | شماره ۵۲۹۵

ضبط می‌کردم و برایش می‌فرستادم که علی به من زنگ بزن. سریع به من زنگ بزن، سریع باش. دوستش که همراه علی بود به من زنگ زد و گفت علی شهید شده و باز باور نمی‌کردم. گفت ما قلیم آخرین لحظات شهادتش را برای شما ارسال می‌کنیم. منتظر رسیدن فیلم شدم. با دیدن آخرین لحظات حیات و شهادتش باورم شد که حشمت شهید شده است. برادرم ۱۱ مرداد ماه ۱۳۹۵ به شهادت رسید.

#### چطور شد که پیکرشان از نجف سدر آورد؟

وقتی خبر شهادت علی آمد، مادرم از کربلا رسید. هر کاری کردم نتوانستم به مادرم بگویم. چند روزی گذشت تا اینکه دوستانش تماس گرفتند که پیکر برادرم را به زودی به قم می‌فرستند. اما پیکر اشتباهی به عراق فرستاده شده بود. فقط به مادر گفتم علی زخمی شده است. از خانواده‌ام در پاکستان خواستم که به ایران بیایند. به آنها گفتم علی مجروح شده است. همه آمدند. مادرم هر روز در حرم و مسجد جمکران دعا می‌کرد و می‌گفت خدایا هرچه زودتر مریض‌ها را شفا بده و پسرم را به من برگردان. چیزی تا ایام محرم باقی نمانده بود و این بهترین فرصت بود تا خبر شهادت برادرم را به مادر و خواهرانم بدهم. هفتم محرم مادرم خوابی از علی دید. به من گفت علی را دیدم لباسی سفید پوشیده بود. به من گفت چرا من را اذیت می‌کنید و چرا من را به مادرم قسم می‌دهید.

از خواب پریدم و تا‌الان هم خوابم نبرده. من



دیگر به حضرت زهر(س) قسم نمی‌دهم که علی خوب شود و برگردد. اینجا بهترین زمان بود تا خبر شهادت فرزندش را به ایشان بدهم. مادر شهادت درانه‌اش را پذیرفت. به مادر م گفتم دوستان و آشنایان می‌خواهند برای عرض تسلیت و همدردی شهادت حشمت علی به منزل ما بیایند، مادرم حرف قشنگی زد. گفت: «لان دمه و عمرم است و عزاداری مخصوص امام حسین(ع) و روز عزای علی اکبر(ع) است.» کسی حق ندارد برای گفتن تسلیت اینجا بیاید. احترام امام حسین(ع) بالاتر از فرزند من است.» کمی بعد متوجه شدم که پیکر علی اشتباهی به وادی‌السلام رفته و در آنجا مدفون شده است.

#### قطعاً خسری در این‌جا جایی بوده است؟

یکی از دوستان علی در معراج ش‌هدای تهران عکس علی را برایشم فرستاد. بعد از آماده شدن پیکرها، به خاطر شباهت یکی از رزمنده‌های حشدالشعبی به علی، پیکر برادرم به عراق می‌رود. یکی از همرزمانش می‌گفت علی می‌خواست مفقودالاثر باشد. می‌گفت من دوست دارم مانند مادرمان زهر(ا)س) باشم. تا روشن شدن م‌اوقع و نبود مزار به بیت رهبری و سر‌دار سلیمانی و دفتر نامه‌رابع نوشتیم در خواست مزار یادبودی کردم که مادرم برای اتملی خاطر سر قیبرش حاضر شود. نامه‌ها مورد بررسی قرار گرفت و شش‌ر خدا ۱۷ محرم طی مراسمی باشکوه یادبودی برای برادر شهیدم در بهشت معصومه(س) قم بر گزار کردیم. شهید حشمت علی در تماس خود با وادی‌السلام عراق به عنوان شهید گمنام دفن شد.

طراح:علیرضا سجادی‌فرد ■ شماره ۵۲۹۵

		۳	۸	۹		
			۲		۷	۸
		۴	۶			
				۷	۸	۳
		۱	۸			۵
				۲	۴	
		۷		۹		
		۴		۸	۱	۵
				۵		۶

## جدول سودوکو

ارقام ۱تا ۹تا اطوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون‌ومربع‌های کوچک‌در سه‌سقط یک‌بار به کار روند.

## جدول کلمات متقاطع

■ **پاسخ جدول شماره ۵۲۹۴**

۸	۵	۱	۶	۷	۵	۸	۶
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵
۵	۷	۸	۸	۷	۸	۱	۸
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۱	۶
۷	۸	۵	۸	۵	۷	۱	۷
۸	۸	۷	۸	۵	۷	۷	۵
۸	۸	۱	۸	۶	۵	۷	۷
۷	۵	۸	۷	۵	۸	۶	۸
۵	۱	۶	۷	۸	۸	۷	۷

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	ق	ز	و	ع	ت	ث	ذ	ط	ظ	ح	ج	ا	ب	۱
۲	ک	ی	گ	د	ر	خ	و	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵
۳	۱	ک	ی	گ	د	ر	خ	و	ا	ب	۱	۲	۳	۴
۴	م	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۵	و	ن	ز	س	ی	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۶	و	ن	ز	س	ی	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۷	ت	ث	ذ	ط	ظ	ح	ج	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵
۸	م	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۹	م	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱۰	ق	ز	و	ع	ت	ث	ذ	ط	ظ	ح	ج	ا	ب	۱
۱۱	ک	ی	گ	د	ر	خ	و	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵
۱۲	م	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱۳	م	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱۴	م	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱۵	ا	ب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲

### از بالا به پایین

۱- خودستایی به دروغ- چیره و غالب- پارچه کهنه- ریشه ■ ۲- ناپیدا- با آب تمیز کردن- دوستدار- نام‌شهر بلقیس ■ ۳- تأمینات فعلی- گاو کوهی ماده- صفت سبب‌مینی ■ ۴- نفی‌کننده- لقب معصوم به معنی درخشان- از مواد نفتی ■ ۵- میدان- دادگاه باطنی انسان- میوه خوب ■ ۶- شلوار چین- درخت بی بر- سرخ کم‌رنگ- فاصله بین دو نقطه در ریاضی ■ ۷- زنده- معمولی- شریک ■ ۸- روا و مباح- سنگ قیمتی- صدراعظم آلمان ■ ۹- عنوان مزارع کشاورزی دولتی در شوروی سابق- بر قوای سه‌گانه نظارت دارد- زهر ■ ۱۰- فرمانده بدن- مادر لر- کلمه شگفتی- از مدیران دولتی ■ ۱۱- یادداشت- فلسفه شیخ‌شهاب‌الدین سپه‌رودی- اتاق زندانی ■ ۱۲- دست‌آبراز نجار- سنگ‌قیان- سعی ■ ۱۳- زادگاه عطارد نیشابوری- بچه‌دان؛ رحم- گیاهی آپارتمانی ■ ۱۴- طایفه- ملعون کربلا- جناح لشکر- گیاه مرداب ■ ۱۵- جواب‌دلسرذکننده- مراسم شادمانی- فیلسوف- جزیره شطرنج